

## صف بندی ها و شعارهای سیاسی در حرکت های خارج کشور

بهرام رحمانی

پنجشنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۸

تحولات اخیر ایران، جهان را شگفت زده کرده است. امیدواری برای تغییر وضعیت موجود در ایران، بسیار بیش تر و خوشبینانه تر از گذشته است. از این رو، گرایشات مختلف سیاسی وابسته به طبقات اصلی جامعه در داخل و خارج کشور، در تلاشند تا آلترناتیو سیاسی و اجتماعی خود را در مقابل جامعه قرار دهند. حتی بسیاری از عناصر و سخن گویان گرایشات مختلف درون حکومت اسلامی، به خارج کشور اعزام شده اند تا با همکاری نهادها و سازمان ها و شخصیت های راست، لیبرال، فرصت طلب و اپورتونیست طرفدار این و یا آن جناح درونی حکومت، به تبلیغ و ترویج و بسیج دست بزنند. این عناصر و عوامل در پوشش های مختلف ظاهر می شوند که یک وجه مهم آن، لطمه زدن به اعتبار مبارزات سه دهه اخیر طبقه کارگر و به طور کلی نیروهای چپ و سوسیالیست و آزادی خواه و به حاشیه راندن مساله سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و به قدرت رساندن جناحی از حکومت در مقابل جناح رقیب آن است. برخی از آن ها، آشکار و نهان تئوری های زیادی می بافند و سیاست های رنگارنگی را به کار می گیرند تا رقابت ها و سیاست های خود را پیش ببرند. سیاست هایی که عموماً بر علیه منافع و سیاست های مردم مزدبگیر و زحمت کش و محروم و آزادی خواه ایران است.

اساساً سیاست امر فردی و یک جانبه ای نیست. نقطه اتکاء سیاست مبتنی بر تضادهای طبقاتی، صف بندی های سیاسی و اجتماعی، تحلیل ها، شعارها و اهداف خود است. بر این اساس، اگر در هر تحول سیاسی صف بندی های طبقاتی نادیده گرفته شوند، طبقه ای به سیاهی لشکر طبقه دیگر تبدیل می شود. برای مثال، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مردم ایران را همه مردم آزاده و در پیشاپیش همه کارگران قهرمان صنایع نفت به پیروزی رساندند. اما به طور کلی طبقه کارگر و همه نیروهای آزادی خواه و برابری طلب نه تنها هیچ سهمی از این انقلاب نبردند، بلکه سی سال است که به لحاظ سیاسی سرکوب و به لحاظ اقتصادی در فقر و رنج و مشقت به سر می برند. عوامل مختلف اقتصادی و سیاسی داخلی و بین المللی سبب شد تا چنین حکومت هیولایی از دل چرکین حکومت پهلوی بیرون جهید. یکی از عوامل اصلی شکست گرایش چپ و آزادی خواه در مقابل تاریک اندیشان، عدم استقلال مبارزه طبقاتی کارگران و همه نیروهای سوسیالیستی و آزادی خواه در مقطع انقلاب ۵۷ بود. «شعار همه با هم»، شعار لیبرال ها و گرایشات راست است که سرانجام به دست بالا گرفتن گرایشات بورژوازی در تحولات تاریخی و اجتماعی منجر می گردد.

طبقات اصلی جامعه، یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منافع مشترکی را دنبال نمی کنند و فراتر از آن، این دو طبقه همواره در مقابل همدیگر قرار دارند. زیرا طبقه سرمایه دار به عنوان اقلیتی با اتکاء به ابزارهای دولتی و پلیس و ارتش، طبقه کارگر را استثمار می کند و هر جایی که طبقه کارگر به دلایل اقتصادی و سیاسی دست به اعتصاب و اعتراض می زند بلافاصله حکومت نیروهای سرکوبگر خود را برای سرکوب اعتصابیون به سراغ آن ها می فرستد. دولت به عنوان مهم ترین نهاد سیاسی از نظر اجتماعی بین هوا و زمین قرار نگرفته است، بلکه در بطن ارگان ها و شبکه های پیچیده ای از منافع و علایق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد و براساس این منافع و علایق، حرکت می کند. بنابراین، دولت های بورژوازی حافظ منافع طبقه خود هستند. اگر کارگر و سرمایه دار در تحولات سیاسی و اجتماعی در یک صف قرار بگیرند به احتمال قوی گرایشات عقب مانده و ستم گر و استثمارگر دست بالا را می گیرند.

هنگامی که حاکمیت از سوی مردم معترض تحت فشار قرار می گیرد تضادها و رقابت جناح های درون آن شدت می گیرد و وارد مناقشه می شوند. مناقشه ای که ربطی به طبقات فرودست ندارد. اما این تضادها به نفع طبقات فرودست است به شرطی که جامعه به این مساله آگاه باشد تا از چاله در نیامده به چاه دیگری سقوط نکند.

هدف این نوشته تاکید به منافع طبقات مختلف اجتماعی در تحولات جاری جامعه از یک سو و تاکید بر استقلال مبارزه طبقات در داخل

و خارج کشور از سوی دیگر است. جامعه ما، به دلیل این که عملاً نتایج فاجعه بار شعار «همه با هم» را تجربه کرده است اکنون نباید اجازه دهد این فاجعه تکرار شود. از این رو، باید سیاست ها و شعارها و جهت گیری های سال ۵۷ را مورد نقد قرار داد تا از تکرار سناریوی های فاجعه بار سیاسی آن سال ها جلوگیری کرد.

برای نمونه، در تظاهرات های دو هفته اخیر در خارج کشور، طیف توده - اکثریتی، جمهوری خواهان، لیبرال ها و غیره که در صف طرفداران موسوی با باند های سبز شرکت می کردند، سعی می نمودند مانع سر دادن شعار سرنگونی حکومت اسلامی شوند. اما اکنون با مبارزه پیگیر نیروهای چپ سرنگونی طلب این موج کم رنگ تر شده است.

طیف دیگری که در این روزها پرچم خود را به تظاهرات ها تحمیل کرده اند طرفداران حکومت پهلوی هستند. حکومتی که سی سال پیش با قدرت مردم سرنگون گردید. گروه های مختلف طرفدار احیای سلطنت پهلوی، در تجمعات بزرگ مخالفین حکومت اسلامی، پرچم به دوش می چرخند و آن را در مقابل دوربین های تلویزیون ها هوا می کنند تا از طریق رسانه های خودی نشان دهند. در حالی که این ها در این کشور های آزاد می توانند صف های مستقل خودشان را با عکس های رضا شاه و پسرش و نوده اش بالا ببرند و کسی هم نمی تواند مانع آن ها شود. اما این ها به دلیل این که منزوی هستند تمام هم و غم شان بر این جهت گذاشته اند که گروه های چند نفری شان را به تجمعات تحمیل کنند. این طیف ها با این جهت گیری شان سیمای دیکتاتوری خود را به نمایش می گذارند. در این کشورها هرگز گرایشات چپ و گرایشات راست در یک صف قرار نمی گیرند. اما این ها با تفکر فئودالی و عقب مانده شان سعی می کنند حتی خود را به صفوف نیروهای چپ و کمونیست نیز تحمیل کنند. بعلاوه در کشورهای غربی کسانی که پرچم به دوش دست به تظاهرات می زنند عمدتاً نیروهای خارجی ستیز و فاشیستی هستند که این هم وجه مشترک سیاست طیف های طرفدار احیای سلطنت در ایران با آن هاست!

طیف های سلطنت طلب، برای این سیاست زورگویی و تحمیلی خود توجیحات مختلفی می تراشند. یکی از توجیحات شان این است که مردم کشورهای میزبان با دیدن پرچم سه رنگ با شیروخورشید متوجه می شوند که این ها ایرانی هستند. این بدترین توجیه است. زیرا اولاً، جوامع میزبان از طریق جلسات دولت هایشان، خبرگزاری هایشان، کتاب تاریخی شان و نقشه هایشان، با پرچم سه رنگی آشنا تر هستند که در وسط آن نام «الله» نقش بسته است. در حالی که پرچم سلطنت طلبان آرم شیروخورشید و شمشیر دارد. مجاهدین نیز این پرچم را حمل می کنند که آرمی در میان آن وجود ندارد. حال مردمی که این به منظره می نگرند باید یک جزوه تحلیلی و تفسیری در اختیارشان داشته باشند تا پس از خواندن آن متوجه بشوند که این پرچم ایران است. از سوی دیگر، این توجیه را پیش می کشند که این سنبل همبستگی جامعه ماست که چنین توجیهی نیز عوام فریبی بیش نیست و حزب الله و خامنه ای و رفسنجانی و سپاه و بسیج هم ایرانی هستند. در آینده مردمی که حکومت اسلامی را سرنگون می کنند حکومت دلخواه و پرچم دلخواه خود را نیز تعیین می کنند. بنابراین، از همین حالا تحمیل پرچم به مردم ایران، جز اعمال دیکتاتوری معنی دیگری ندارد. اگر این ها واقعا دل شان به سرکوب مبارزات مردم ایران می سوزد، بهتر است که این پارچه ها کنار بگذارند و بر روی پارچه مورد علاقه قرمز، سفید، زرد و یا مقوا و غیره خود شعارهایی نظیر «سرنگون باد حکومت اسلامی»، «زندانی سیاسی آزاد باشد»، «شکنجه و اعدام و سنگسار لغو باید گردد»؛ «زنده باد آزادی بیان، قلم و اندیشه» و غیره را بنویسند. اگر هم فرقه گرایی برای شان این قدر مهم است که حتماً باید پرچم سلطنتی خود را بالا ببرند بهتر است فراخوان خود را برای تجمعات شان بدهند و هر پرچم و تصویری هم دوست دارند با خود حمل کنند تا مزاحمت برای تجمعات نیروهای چپ و آزادی خواه درست نکنند و به آزادی انتخاب برگزارکنندگان و شرکت کنندگان تجمعات احترام بگذارند.

از سوی دیگر، برخی سازمان ها و احزاب چپ نیز شعارهای پوپولیستی و عموم خلقی و همه با هم و یا حتی شعارهای بورژوازی سر می دهند و توجیه شان این است که این شعارها را مردم ایران در خیابان ها فریاد می زنند. در حالی که مردمی که در خیابان های ایران شعار می دهند موقعیت دیگری دارند و مهم تر از همه تهدیدات امنیتی به آن ها اجازه نمی دهد که حرف آخرشان را اول بزنند و مثلاً آن ها به جای سرنگونی حکومت اسلامی، «مرگ بر دیکتاتور» سر می دهند. در حالی که در خارج کشور، باید صریح و روشن مستقیماً شعار «سرنگون باد حکومت اسلامی»، فریاد زده شود. مثلاً مردمی که شب ها در پشت خانه هایشان «الله اکبر» سر می دهند

بهتر است که به جای این شعار ارتجاعی و غیرواقعی اسلامی، شعار «زنده باد آزادی» سر دهند. یا سؤال این است که شعار «سیدعلی پینوشه ایران شیلی همیشه»؛ چه بار سیاسی و طبقاتی را با خود دارد؟! اگر بحث بر سر کودتای واقعی است حکومت اسلامی سی سال پیش در پی سرنگونی حکومت پهلوی، کودتای خونین خود بر علیه انقلابیون واقعی را آغاز کرد. یعنی گرایش فاشیستی اسلامی با حمایت طیف توده ای - اکثریتی، جبهه ملی، نهضت آزادی و غیره از همان روزهای نخست انقلاب ۱۳۵۷، با حمله نظامی به کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، با ممنوعیت فعالیت سازمان های سیاسی، تشکل های دموکراتیک کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان و با سرکوب و کشتار و ترور موقعیت خود را تثبیت کرد. بنابراین، این شعار هم اکنون متناسب با شرایط طرفداری از موسوی صرفا بر علیه خامنه ای و احمدی نژاد است نه شعار کسانی که در این سی سال برای سرنگونی حکومت اسلامی مبارزه کرده و بهای سنگین آن را نیز آگاهانه پرداخت کرده اند. اگر هم مقایسه ای صورت گیرد نه خامنه ای پینوشه است و نه موسوی آئنده، بلکه جنایات این ها بر علیه بشریت هزاران بار بیش تر از دیکتاتورهایی هم چون پینوشه است.

با سر دادن شعارهایی هم چون مرگ بر خامنه ای، مرگ بر احمدی نژاد، مرگ بر موسوی، مرگ بر رفسنجانی و غیره نیز شعارهای نیروهای چپ و آزادی خواه و مخالف اعدام نیست. بر این اساس نیروهای کارگری کمونیستی مجاز نیستند چنین شعارهایی را سر بدهند. زیرا طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار در جنگ طبقاتی دایمی به سر می برد و برای سرنگونی سیستم سرمایه داری می جنگد که سرنگونی حکومت بخشی از اهداف طبقاتی اش است. مبارزه طبقاتی تا لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی ادامه می یابد و به زمان بیش تری نیاز دارد. شکی نیست که فعالین طبقه کارگر در این جنگ نابرابر جان خود را از دست می دهند و یا توسط حکومت سرمایه داری اعدام می گردند از این رو، اصولا طبقه کارگر مخالف هرگونه شکنجه روحی و جسمی، زندانی سیاسی و اعدام است و نمی تواند مرگ فردی را بخواهد. خواست طبقه کارگر، مرگ و نابودی سیستم و حکومت است نه تک تک عناصر آن. بعلاوه همه آن نیروهایی که مخالف اعدام هستند نیز مجاز نیستند این شعارها را تکرار کنند. یا این شعار «می کشم، می کشم، آن که برادرم کشت».

اولا این شعار اسلامی، بوی خون و انتقام و قصاص می دهد و هم شعاری کاملا مردسالارانه است. زیرا قصد دارد انتقام برادر را بگیرد نه انتقام خواهر را. در عمق تفکر فرد و گروهی که مرگ فردی عوامل و سردمداران حکومت را می خواهد این مساله قوی می گردد که در فردای قدرت گیری آن ها را اعدام خواهد کرد و به دنبال آن برای بقای حکومت خود، دست به اعدام های وسیعی خواهد زد. جامعه ما، این عمل غیرانسانی، یعنی کشتن آگاهانه و از پیش طراحی شده مخالفین توسط حکومت را در پی پیروزی انقلاب ۵۷ تجربه کرده و تاکنون نیز توان سنگین آن را می پردازد. هنگامی که آیت الله صادق خلخالی هویدا، نخست وزیر شاه را اعدام می کرد اگر جامعه ما یک صدا فریاد می زد ما مخالف اعدام هستیم و می توانست لغو اعدام را به حکومت تحمیل کند شاید امروز شاهد اعدام ده ها هزار انسان بی گناه نبودیم.

یک مساله مهم که در این جا باید ناکید کرد این است که هیچ کس و جریانی مجاز نیست از حضور افراد با گرایشات مختلف در تجمعات جلوگیری کند. این حق طبیعی و آزادی افراد است که به تشخیص خود در تجمعی شرکت بکنند و یا نکنند. بحث بر سر گروه هایی است که هویت علنی دارند. امروز مثلا هویت بیرونی طرفداران موسوی استفاده از باندها و ماسک های سبزی که به دست و دهان خود می بندند و یا پارچه سبزرنگی است که بر دوش می کشند. طیف توده ای - اکثریتی و لیبرال ها و غیره نیز در این صف حرکت می کنند و از هر ترفندی استفاده می کنند تا مانع سر دادن شعار «سرنگون باد حکومت اسلامی» شوند. مثلا اگر از درون جمعیت کسانی این شعار را بدهند مجریان برنامه صدای بلندگو را بیش تر می کنند تا شعار سرنگون باد حکومت اسلامی، به گوش تعداد زیادی نرسد. هویت سلطنت طلبان حمل پرچم با شیرخورشید و شمشیر است که در تظاهرات آن را می چرخانند و عکس و فیلم می گیرند تا از رسانه های خود به مردم ایران نشان دهند که این صف ماست؟! در حالی که حضور آن ها در تظاهرات های خیابانی به غیر از آمریکا، در کشورهای اروپایی عموما حضوری کم رنگ و ضعیف است که در تلاشند صرفا با گرفتن پرچم خود در مقابل دوربین های تلویزیونی خودی نشان دهند. این هم زشت ترین سوء استفاده سیاسی از تجمعات نیروهای چپ و آزادی خواه توسط سلطنت طلبان است که طبیعتا باید محکوم گردد.

بدن ترتیب، یکی از ویژگی های مبارزه سیاسی در این دوره، که به معنای واقعی منافع و مصالح انسانی و آزادی های فردی و اجتماعی

را مدنظر دارد هرگز نباید بپذیرد که در صف سبزه‌های طرفدار میرحسین موسوی که طیف توده‌ای - اکثریتی، جمهوری خواهان، لیبرال‌ها و گاه سلطنت‌طلبان نیز در آن صف حضور دارند، شرکت کند. بر این اساس، باید بر استقلال صف مبارزه نیروهای کارگری کمونیستی و آزادی خواه، تاکید کرد. در کشورها غربی که آزادی‌های نسبی وجود دارد هیچ ضرورتی ندارد که نیروهای متعلق به طبقات مختلف در یک صف قرار گیرند. آن‌ها مجازند و حق طبیعی‌شان است که صف‌های خود را سازمان دهند. اما برخی از گرایش‌هاست برای پیش برد اهداف اپورتونیستی خود اهداف خود را پنهان می‌کنند تا سیاست‌های اپورتونیستی خود را پیش ببرند. برای سلامتی مبارزات سیاسی و اجتماعی، نباید اجازه داد صف‌های نیروهایی که به لحاظ طبقاتی نه صرفاً سازمانی، اهداف کاملاً متفاوتی را دنبال می‌کنند به هم ریخته شود و چپ و راست جامعه معلوم نگردد.

حال اگر در شرایط کنونی ایران که اختناق و سرکوب هنوز اجازه نمی‌دهد در تظاهرات خیابانی این صف‌ها جدا شوند اما در خارج کشور، هیچ لزومی ندارد که این صف‌ها را به لحاظ فیزیکی در کنار هم قرار گیرند و کیفیت مبارزه را قربانی کمیت کنند. هر چند که کمیت مهم است و باید تبلیغات بیش‌تری بر روز آن گذاشت. بدین ترتیب، طبیعی است که صف طبقات اصلی جامعه در داخل و خارج کشور، از هم جدا باشد تا توهم برانگیز نشود.

در هر صورت طبقات نیروهای تاریخی هستند که با منازعات و کشمکش‌های خود تاریخ را پیش می‌برند. معیار تقسیم طبقات نه میزان درآمد، یا شیوه توزیع و مصرف، بلکه اساساً رابطه با ابزارهای تولید و رابطه کار و سرمایه است. روابط تولید و مصرف خود توسط روابط تولیدی تعیین می‌گردند. مالکیت وسایل ابزارهای تولید، معیار اصلی طبقات نیز است. مهم‌تر از همه وجود طبقات منازعه و کشمکش طبقات را در بطن خود دارد. بنابراین، طبقات و اختلاف آن‌ها نه صرفاً اقتصادی، بلکه اختلاف سیاسی است و بر این اساس، کشمکش بین آن‌ها نیز یک کشمکش دایمی سیاسی است. موضوع اصلی همه کنش و واکنش‌های سیاسی، تعیین روابط کلی است. مبارزات سیاسی عمدتاً میان طبقات اصلی جامعه پیش می‌آید و تا تعیین تکلیف نهایی جریان می‌یابد. از همین رو، ان‌بخش از شخصیت‌ها و گروه‌هایی که به تضادها، سیاست‌ها، اهداف تاکتیکی و استراتژیکی طبقات اصلی جامعه بر سر اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ توجهی ندارند همواره دچار نوسانات و تناقضات سیاسی و اجتماعی می‌شوند. پس توجه و تحلیل روابط و مناسبات طبقات در جامعه، دارای اهمیت سیاسی به ویژه در دوره‌هایی مهم‌تر است که تحولات تاریخی سرنوشت سازی در پیش است. مبارزه طبقاتی دارای تحولات سیاسی و سرنوشت تاریخی متفاوتی است. از این رو، مهم‌ترین مسایل و مناقشات اجتماعی، محتوای و مضمون طبقاتی را تعیین می‌کنند. عموماً طبقات اجتماعی بر اساس منافع مادی خود، به مبارزه سیاسی روی می‌آورند و رفتارهای سیاسی آن‌ها و هم‌چنین علایق و منافع طبقاتی آن‌ها نیز بسیار نیز متفاوت است، به همین دلیل به هیچ‌عذر و بهانه‌ای نمی‌توان طبقه کارگر و سرمایه‌دار و یا طرفداران آن‌ها را در یک صف قرار داد. چنین تفکری اگر ریاکاری به دنبال نداشته باشد به معنای واقعی همانند داستان آب در هاون کوبیدن و داستان دوستی گرگ و میش است.

هم‌اکنون انعکاس مبارزات بر حق مردم رنج‌دیده در برابر حکومت اسلامی، به یک مساله جهانی تبدیل شده است. این مساله نه تنها در سطح گسترده‌ای رسوایی و وحشی‌گری سران حکومت اسلامی را به نمایش گذاشته، بلکه هر چه بیش‌تر به انزوای حکومت اسلامی در سطح نزد افکار عمومی مردم جهان، نهادهای بین‌المللی و در میان سران کشورها نیز منجر شده است. امر خواست بایکوت سیاسی حکومت اسلامی -نه بایکوت اقتصادی آن، که دودش به چشم مردم مزدبگیر و فقیر می‌رود-، بستن سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های این حکومت که عمدتاً مراکز ترور و جاسوسی علیه اپوزیسیون هستند بیش از هر زمان دیگری از تاریخ نکبت بار سی ساله این حکومت، مطرح و امکان‌پذیر است. در این راستا نیروهای سیاسی اپوزیسیون جدی و واقعی حکومت اسلامی موظفند اقدامات جدی‌تر و موثرتری را در دستور فعالیت‌های خود قرار دهند و دچار آکسیون‌بیسیم صرف نشوند. مردمی هم‌که به ایران رفت و آمد می‌کنند نباید نگران کارهای اداری خود با بسته شدن احتمالی سفارت‌خانه‌های حکومت اسلامی شوند. زیرا کارهای اداری و سفر و غیره در کشورهای مختلف را می‌توان به یک دفاتر صرفاً اداری و مصلحت‌گذاری و اگذار کرد تا کارهای اداری شهروندان ایرانی و غیرایرانی را انجام دهند.

اکنون که جنبش شکوهمند مردم ایران، در نخستین گام‌های خود فضای اختناق را شکسته و حکومت اسلامی را رسواتر کرده است، در

تداوم این مبارزات و گسترش و هم چنین اشکال آن در شرایط کنونی حاکمیت که تمامی نیروهای سرکوبگر خود را وارد صحنه کرده است، باید به فکر سازمان دهی و تدابیر ویژه ای بود. از جمله خودسازمان یابی گروه های مردمی مثلاً متشکل شدن آن ها در شوراهای محلات و سازمان دهی مبارزات محلی و مقطعی با هدف پراکنده کردن نیروهای سرکوبگر و فرسوده کردن آن ها به عنوان یک تاکتیک مدنظر قرار گیرد. باید در همه محیط های کار و زیست به فکر تشکل بود و آن جا ها را به مراکز و هسته های مبارزاتی تبدیل کرد؛ و پیرامون مطالبات و خواست های عمومی و ملموس اکثریت مردم، هم چون آزادی همه زندانیان سیاسی، لغو شکنجه و اعدام، برچیدن بساط سانسور و اختناق، برچیدن آپارتاید جنسی، تامین زندگی همه کودکان فقر و کار و خیابانی، پرداخت بیمه بی کاری مکفی به همه بی کاران کشور، خروج همه نیروهای سرکوبگر و حراست از دانشگاه ها و دیگر مراکز عمومی، جمع کردن همه نیروهای سرکوبگر از خیابان ها، آزادی بیان، قلم، اندیشه و تشکل، آزادی تجمعات و اعتصاب، معرفی و محاکمه علنی همه عاملین سرکوب و کشتار مردم و غیره بسیج نیرو کرد.

مسئله، در آغاز هر تحول سیاسی و اجتماعی، اعتراض کارگران پراکنده است و بر علیه کل سیستم سرمایه داری و حکومت حامی آن صورت می گیرد. اما کارگران به تدریج تشکل های خود را به وجود می آورند و در مبارزه طبقاتی آگاه تر و فعال تر می گردند و بخش صنعتی و آگاه تر رهبری طبقه را به عهده می گیرد. بر اساس این روند، شرایط انقلابی فراهم می گردد و روز بروز صف بندی های طبقاتی طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و دولت آن ها حادثر و شدیدتر می شود. بنابراین، امر انقلاب و تحولات بنیادی و سرنوشت ساز اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیازمند تشکل های دمکراتیک کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، هنرمندان و به طور کلی مردم تحت ستم و آزادی خواه است؛ در چنین شرایطی، همه فعالین جنبش های اجتماعی و در پشاپیش همه فعالین جنبش کارگری به امر تشکل یابی و همبستگی طبقاتی خود و بسیج مردم به طور عاجل نگاه می کنند تا جامعه فرصت های تاریخی پیش آمده را از دست ندهد. اساساً تحولات جدی انقلابی، در گرو تشکل و فعالیت متحد و متشکل و هدفمند در جهت سرنوشتی سیستم سرمایه داری است.

بهرام رحمانی

یازدهم تیر ۱۳۸۸ - دوم یولی ۲۰۰۹

[bamdadpress@ownit.nu](mailto:bamdadpress@ownit.nu)